جلسه 115

**چهار‌شنبه - 21/03/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به تعبدی و توصلی بود. عرض کردیم غیر از معنای معروف تعبدی و توصلی سه معنای دیگر برای تعبدی و توصلی مطرح است: یکی این‌که تعبدی آن عملی است که در صحت آن صدور آن از مکلف مباشرتا معتبر است، در مقابل توصلی که اگر شخص آخری هم آن را انجام بدهد، ذمه مکلف برئ می‌‌شود.

ما عرض کردیم مقتضای اصل لفظی در خطاب تکلیف این است که فعل که از مکلف خواسته شده، باید منتسب به مکلف باشد و اگر از دیگری صادر بشود و منتسب به مکلف نباشد، ‌این امتثال تکلیف نیست و اطلاق خطاب تکلیف اقتضاء می‌‌کند که تکلیف این مکلف هنوز ساقط نشده.

مثلا خطاب امر به رمی جمره در روز عید ظاهر در این است که خود حاجی رمی جمره عقبه بکند؛ اگر از دیگری بخواهد که او رمی جمره عقبه بکند چون مستند به این حاجی نمی‌شود رمی جمره عقبه، نمی‌گویند او رمی جمره عقبه کرد، بلکه می‌‌گویند او از دیگری خواست و آن شخص دیگر برای او رمی جمره عقبه کرد. و لذا این خلاف ظاهر این هست که الحاج یجب ان یرمی جمرة العقبة یوم العید. و اطلاق این خطاب اقتضاء می‌‌کند که تکلیف این حاجی ساقط نشود با رمی جمره عقبه نائب او حتی اگر مستند به او باشد تا چه برسد به این‌که نائب تبرعا و بدون درخواست آن حاجی رمی جمره عقبه بکند.

بله، برخی از افعال هست که اگر انسان از دیگری بخواهد که او انجام بدهد، صدق می‌‌کند که این فعل از مکلف صادر شده. مثل ذبح هدی، ‌حلق رأس و یا اداء زکات و خمس، اگر ما از شخصی بخواهیم از طرف ما زکات بدهد، ‌خمس بدهد و لو با مال خودش، صدق می‌‌کند که ما زکات مال‌مان را دادیم، ‌خمس مال‌مان را دادیم. این افعال از افعالی هستند که به صرف این‌که انسان از دیگری بخواهد از طرف او این کارها را انجام بدهد فعل مستند به مکلف خواهد شد. و لذا در این گونه موارد فعل تسبیبی غیر، مجزی خواهد بود. اما مواردی که شخص آخر تبرعا این کار را انجام می‌‌دهد یا اگر با درخواست مکلف انجام می‌‌دهد ولی فعل از افعالی نیست که با صدور آن توسط دیگری به مکلف منتسب بشود، مثل همان مثال رمی جمره عقبه و مانند آن، مقتضای اصل لفظی عدم اجزاء فعل غیر است.

راجع به مقتضای اصل عملی هم عرض کردیم اگر نوبت به اصل عملی برسد، در جایی که بر مکلف واجب فوری نباشد انجام یک فعل و احتمال بدهد که فعل غیر مجزی باشد و مبرئ ذمه مکلف باشد مقتضای اصل عملی اگر نوبت به آن برسد برائت از تکلیف آن مکلف است به این‌که خودش این فعل را انجام بدهد. ولی اگر بر این مکلف واجب فوری بود انجام نداد و شخص دیگری انجام داد و شک شد در اجزاء فعل او، بناء بر قول مشهور که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول دارند، استصحاب می‌‌کنیم بقاء ‌تکلیف این مکلف را به انجام فعل. ولی ما چون وفاقا للسید الخوئی و شیخنا الاستاذ مرحوم آقای تبریزی استصحاب بقاء احکام را در شبهات حکمیه قبول نداریم، در این‌جا هم می‌‌توانیم بعد از صدور فعل از غیر برائت جاری کنیم از تکلیف در حق این مکلف.

این راجع به تعبدی و توصلی به معنای این‌که معتبر باشد در صحت فعل صدور آن از مکلف مباشرتا که معنای اول غیر معروف تعبدی هست.

اما معنای دوم غیر معروف تعبدی این است که معتبر باشد در صحت فعل صدور آن از مکلف از روی التفات و اختیار او، در مقابل توصلی به این معنا که در صحت فعل کافی است صدور آن از این مکلف و لو به غیر اختیار.

اگر ما شک بکنیم که این واجب ما چگونه است، مثلا در طواف به علت ازدحام جمعیت گاهی انسان بی‌اختیار به جلو می‌‌رود و طواف می‌‌کند، بحث این است که آیا این طواف صحیح است یا باید آن قسمت را که بدون اختیار حرکت کرده است تدارک کند؟ اگر بگوییم در صدور طواف شرط است که این طواف ناشی از اختیار و اراده مکلف باشد، این طواف به غیر اختیار مکلف بوده است. ‌باید ببینیم در این‌جا مقتضای اصل لفظی و اصل عملی چیست. یا مثلا اگر مولی امر کند عبدش را به آشامیدن آب یا به شستن صورتش، او بدون توجه یا در خواب این کار را انجام بدهد، این کار به غیر اختیار او صادر شده است، باید ببینیم مقتضای اصل لفظی و عملی اجزاء آن است یا عدم اجزاء آن است.

بیان چهار وجه در این‌که مقتضای اصل لفظی، صدور فعل است عن التفات

اما مقتضای اصل لفظی چهار وجه ذکر شده برای این‌که اثبات بشود معتبر است در صحت فعلی که از مکلف خواسته شده که به اختیار او صادر بشود:

وجه اول وجهی است که مرحوم نائینی ذکر کرده. ایشان فرموده است: چون تکلیف عبارت است از بعث مکلف به داعی انبعاث او برای انجام فعل، پس بدیهی است که چون مکلف صرفا امکان انبعاث دارد به فعل اختیاری، پس خطاب بعث هم اقتضاء می‌‌کند که متعلقش فعل اختیاری باشد و مقتضای اطلاق خطاب تکلیف این است که تا متعلقش که صدور فعل از مکلف به اختیار او است محقق نشود، تکلیف او ساقط نمی‌شود. نتیجه این خواهد بود که فعل غیر اختیاری مکلف مسقط تکلیف او نخواهد بود.

ایشان فرموده‌اند: بله، اگر ما دلیل‌مان بر اعتبار قدرت در تکلیف، قبح تکلیف عاجز باشد نه آن‌چه که ما گفتیم اقتضاء خطاب بعث این است که تعلق بگیرد به فعل مقدور و اختیاری مکلف، اگر نکته اعتبار قدرت در تکلیف، قبح تکلیف عاجز باشد عقلا، ‌مشکلی نیست که همین که یک فرد از طبیعت متعلق تکلیف مقدور مکلف و اختیاری مکلف باشد، این دیگر تکلیف را از قبیح بودن خارج می‌‌کند و مقید نخواهد بود متعلق تکلیف به حصه اختیاریه، شامل حصه غیر اختیاریه هم می‌‌شود. اما چون این مبنا، مبنای درستی نیست و مبنای صحیح این است که خود خطاب بعث اقتضاء می‌‌کند که تعلف بگیرد به چیزی که یمکن الانبعاث الیه که همان حصه مقدوره و اختیاریه از فعل است و لذا حصه غیر اختیاریه اگر از مکلف صادر بشود این داخل در متعلق تکلیف نیست و اطلاق تکلیف اقتضاء‌ می‌‌کند تا متعلق تکلیف را که حصه اختیاریه فعل است انجام ندهد این مکلف تکلیف او ساقط نشود.

این فرمایشی است که از محقق نائینی در اجود التقریرات جلد 1 صفحه 102 نقل شده. طبعا طبق این فرمایش محقق نائینی اگر مکلف می‌‌خواست مثلا غسل جنابت بکند، از کنار حوض رد می‌‌شد که غسل جنابت کند پایش لیز خورد داخل در حوض افتاد، ‌این غسل و لو هنگامی که می‌‌خواهد داخل حوص بیفتد قصد غسل جنابت هم بکند مجزی نخواهد بود. یا آن طوافی که بخاطر ازدحام جمعیت بی‌اختیار طواف کنند حرکت می‌‌کند مجزی نخواهد بود چون حصه غیر مقدوره و غیر اختیاریه از فعل است و خارج از متعلق تکلیف است.

به این فرمایش محقق نائینی ایرادهایی گرفته شده:

ایراد اول ایرادی است که مرحوم آقای خوئی به ایشان گرفته. فرموده: ‌اساسا به نظر ما وجهی ندارد که ما بگوییم تکلیف مشروط به قدرت است تا بعد بحث کنیم که اشتراط قدرت در تکلیف از باب حکم عقل به قبح تکلیف عاجز است یا از باب اقتضاء خطاب بعث است که مرحوم نائینی اختیار کرد. چون اشتراط قدرت در تکلیف مبتنی است بر مسلک مشهور که می‌‌گویند مدلول صیغه امر انشاء طلب است یا انشاء بعث است. اما ما چون اختیار کردیم که مدلول صیغه امر چیزی نیست جز اعتبار فعل بر ذمه مکلف، مولی با خطاب امر که می‌‌فرماید اقم الصلاة، اعتبار کرد که ذمه مکلف به نماز مشغول است، بدهکار است به این فعل و اصلا متضمن بعث و تحریک نیست به فعل، مکلف بعد از خطاب امر بدهکار می‌‌شود به مولی در رابطه با این فعل که از او خواسته شده است. مگر در بدهکار بودن شرط است که بدهکار متمکن از اداء بدهیش باشد؟‌ هم‌چون شرطی نیست. و لذا به نظر ما قدرت شرط تکلیف نیست؛ ‌شرط تنجز تکلیف است. در جایی که انسان عاجز است از امتثال تکلیف، عقلا منجز نیست این تکلیف. و لذا هیچ مشکلی ندارد که خطاب امر شامل حصه غیر اختیاریه بشود و هیچ لغویتی هم ندارد. اثرش این است که اگر این حصه غیر اختیاریه از فعل‌، این فرد غیر اختیاری از فعل، از مکلف صادر شد، مجزی خواهد بود.

این مطلب را مرحوم آقای خوئی در تعلیقه اجود التقریرات بیان کردند.

این فرمایش مرحوم آقای خوئی به نظر ما ناتمام است. ما قبلا عرض کردیم خطاب تکلیف قوامش به این است که مولی به صدد بعث و تحریک باشد نسبت به صدور فعل از مکلف و الا صرف این‌که مولی بدهکار بکند مکلف را به فعل اما از او نخواهد که این بدهی را اداء کند و این فعل را انجام بدهد که بر او منجز نمی‌شود که این فعل را اداء کند. مثل بدهکاری که بر او واجب نباشد اداء‌ دین؛ منجز نمی‌شود بر او اداء دین. انصافا این فرمایش مرحوم نائینی فرمایش متینی است که خطاب بعث منصرف است به فعلی که مقدور مکلف باشد.

شما ببینید اگر زعیم یک امر عمومی صادر کند که آخر ماه مردم بروند استهلال بکنند، آیا این منصرف نیست از انسان نابینا؟ آیا منصرف نیست از کسی که در زندان است؟ قطعا منصرف است. یا اگر امر عمومی بکند به پیاده‌روی، قطعا منصرف است از انسانی که پا ندارد یا زنجیر به پای او بسته‌اند.

و لذا این فرمایش آقای خوئی که این‌جا فرمود قدرت شرط تنجز تکلیف است درست نیست؛ بلکه قدرت شرط فعلیت تکلیف است و شخص عاجز تکلیف شاملش نمی‌شود. خود مرحوم آقای خوئی در مباحث دیگر اصولی و در مباحث فقهی بارها تکرار کرده که قدرت شرط تکلیف است، نه فقط شرط تنجیز تکلیف.

این نکته را هم عرض کنم:

با این بیان ما روشن شد که مبنای امام قدس سره [هم درست نیست] که فرمودند طبق مبنای خطابات قانونیه، ما معتقدیم تکلیف چون به نحو قانون کلی جعل شده نه به نحو خطاب شخصی متوجه به افراد، این شامل عاجزین هم می‌‌شود. آن‌چه که قبیح است خطاب شخصی به عاجز است که مثلا شخصی که نمی‌تواند آب بیاورد، مولی خطاب شخصی به او بکند بگوید آب بیاور؛ اما قانون عام شامل همه می‌‌شود، هیچ قبحی هم ندارد، حتی عاجزین را هم شامل می‌‌شود.

این فرمایش امام هم خلاف ظهور انصرافی خطاب تکلیف است. و لو ما قبول داریم مسلک خطابات قانونیه را، معتقدیم ما در احکام و خطابات شرعیه باید توجه داشته باشیم که این خطابات شرعیه قضایای حقیقیه مطلقه هستند، نباید با آن معامله خطاب شخصی بکنیم و لذا جاهل مرکب، ناسی، ‌معتقدیم مشمول خطاب تکلیف است با این‌که خطاب شخصی به جاهل مرکب و ناسی لغو است اما خطاب قانونی و مطلق شامل ناسی و جاهل مرکب می‌‌شود و هیچ‌ لغویتی عقلاءا ندارد. اما نسبت به عاجز معتقدیم خطاب تکلیف چون اقتضاء بعث و تحریک می‌‌کند به انجام فعل، منصرف است از عاجز.

علاوه بر این‌که بر فرض فی حد ذاته خطاب قانونی شامل عاجز هم بشود، خطاب‌های شرعی داریم که لایکلف الله نفسا الا وسعها، ‌این خطاب تکلیف را مشروط می‌‌کند به قدرت. ما جعل علیکم فی الدین من حرج، ‌تکلیفی که مستلزم حرج است خدا جعل نکرده، به فحوی دلالت می‌‌کند که تکلیفی که خارج از نطاق قدرت مکلف است هم جعل نشده.

پس این ایراد اول به محقق نائینی وارد نیست.

ایراد دوم به محقق نائینی باز از مرحوم‌ آقای خوئی است. ایشان فرموده بر فرض قبول کنیم که خطاب بعث منصرف است به آن چیزی که انبعاث به او ممکن است و مقدور مکلف است، اما این مطلب بیش از این اقتضاء نمی‌کند که آن طبیعت مقدوربها مقدور مکلف باشد. کافی است در قدرت بر طبیعت قدرت بر یک فرد از آن. همین که ما قدرت بر ایجاد صرف الوجود طبیعت داریم و لو به این‌که یک فرد از آن را می‌‌توانیم ایجاد کنیم تعلق خطاب بعث به این طبیعت مشکل ندارد و این طبیعت وقتی متعلق خطاب بعث شد اطلاق دارد شامل آن فرضی هم می‌‌شود که از مکلف این فعل به غیر اختیار صادر بشود.

بعد مرحوم آقای خوئی فرموده: می‌‌توانید شما این‌جور بیان کنید مطلب را که چون جامع بین مقدور و غیر مقدور، ‌مقدور است یعنی اگر مثلا مولی به ما بگوید اکرم عالما، ‌یک عالمی را اکرام کن، عالم منطبق بر زید است که من نمی‌توانم او را اکرام کنم و منطبق بر عمرو است که من می‌‌توانم او را اکرام کنم، جامع بین اکرام زید عالم که غیر مقدور است و اکرام عمرو عالم که مقدور است مقدور خواهد بود یعنی من می‌‌توانم این جامع را که صرف الوجود اکرام عالم است ایجاد کنم، پس این جامع مقدور خواهد بود چون قدرت بر جامع همین مقدار کافی در آن است که قدرت بر ایجاد یک فرد از آن داشته باشیم. پس این طبیعت که یک حصه‌اش اختیاریه است، ‌یک حصه‌اش غیر اختیاریه، چون جامع بین مقدور و غیر مقدور است مقدور می‌‌شود و خطاب بعث به این طبیعت تعلق می‌‌تواند بگیرد.

انصافا این فرمایش، فرمایش متینی است.[[1]](#footnote-1)

اشکال و ایراد سومی که مرحوم آقای خوئی به محقق نائینی گرفته‌اند، فرموده‌اند:‌ طبق مبنای محقق نائینی ما می‌‌توانیم بگوییم: هر چند خطاب تکلیف تعلق گرفته است به حصه اختیاریه و مقدوره، اما چون در خطاب ذات فعل متعلق تکلیف قرار گرفته است، از این کشف می‌‌کنیم که ملاک قائم به ذات فعل است. این مبنای محقق نائینی است که می‌‌فرمایند اگر خطاب تکلیف به یک فعلی تعلق گرفت و این فعل در خطاب، مطلق بود ما کشف می‌‌کنیم از اطلاق ماده (یعنی اطلاق این متعلق تکلیف در خطاب) که ملاک قائم به ذات این فعل است و لو از خارج بدانیم که تعلق خطاب به این فعل شرائطی دارد.

این مطلبی است که خود محقق نائینی در بحث ضد به آن اعتراف کرده است و فرموده است: با تحقق حصه غیر اختیاریه ما ملاک را استیفاء می‌‌کنیم و تکلیف ساقط می‌‌شود. این ایراد سومی است که مرحوم آقای خوئی به محقق نائینی گرفته‌اند. ببینیم این ایراد سوم تمام است یا تمام نیست. ان‌شاءالله راجع به آن در جلسه آینده بحث می‌‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

1. ماتن: فیه: این‌که قدرت بر ایجاد یک فرد از طبیعت به معنای قدرت بر آن طبیعت است، این مستلزم این نیست که طبیعت با تمام افراد مقدوره و غیر مقدوره متعلق بعث و تحریک باشد. به بیان دیگر: وقتی طبیعت مقیده، متعلق بعث شد، باید این طبیعت را فانی دید در افرادی که آن قید را دارند. همان‌طور که عنوان کلی انسان سفید شامل سیاه‌پوستان نمی‌شود، عنوان کلی اکرام مقدور، شامل اکرام زید عالم (که غیر مقدور است) نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-1)